

با ما در ارتباط باشید	
	info@shahrara.com
	۰۳۰۰۷۲۸۹۹
	۰۹۱۵۴۲۹۴۵۸۰
	پیام رسان
	۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
	تلفن

آموزش و پرورش

شهروندان امتحانات تعدادی از دانش آموزان دارد حضوری برگزار می‌شود. اگر بچه‌های ما در حین رفتن به مدرسه کرونا گرفتند، مسئولیتش به‌عهده چه کسی است؟ کدام بچه وقتی دوستش را می‌بیند، او را بغل نمی‌کند؟ شاید ناقل بیماری نباشد. از دست دادن بچه‌ها گرفته تا بغل کر ندشان، جلوی کدام آموزش را می‌توان گرفت؟ ما بزرگ ترها خیلی مواظبیم ولی بچه‌ها نه، شما که دم از فاصله‌گذاری اجتماعی می‌زنید، یک اجتماع ۳۰۰ نفری را چگونه مدیریت می‌کنید؟

شهرداری

۰۳۵۷۰۰۰۹۱۵+ | قابل توجه شهرداری منطقه ۱۰؛ میوه‌فروش‌ها در چهارراه ورزش یا سدمعبر و بوی نامطبوع میوه‌های کندیده، باعث آذیت و آزار شهروندان می‌شوند.

بازار

شهروندان؛ هر چه پياز خريديم، بيشتريش سبز بود. پيازهاي جوانه‌زده اصلا براي سلامتي خوب نيست.

۰۴۵۹۰۰۰۹۱۵+ | چند روز قبل به يکي از فروشگاه‌هاي زنجيره‌اي معروف رفتم که شيعيات زيادي در تمام ايران دارد. از گراني اجناس گله کردم و فروشنده با صادي بلند، شروع کرد به بيان الفاظ ناايسيت به همه و براي علت گراني، آسمان و ريسمان را به‌هم بافت. اياذريان

اتوبوس‌رانی

شهروندان | اتوبوس شماره ۲۷۸۷ در خط ۹۳ دودزاست و نیازمند تعمير اساسی است. **شهروندان** | متاسفانه در خط ۳ بی‌آر تی فقط ایستگاه‌های چهارراه‌ها به آيلند مياني معابر و بولوارها منتقل شده است. تکليف بقيه ایستگاه‌هایی که همچنان در حاشيه کناری معابر و بولوارها قرار گرفته‌اند، چیست؟ برای مثال در بولوار فردوسی، ایستگاه اتوبوس قبل از خيابان ثمانه در حاشيه کناری بولوار و ایستگاه چهارراه‌مهدی در آيلند مياني بولوار قرار دارد. آیا اين منطقي و استاندارد است که اتوبوس از ایستگاه حاشيه کناری بولوار به ایستگاه آيلند مياني بولوار برود؟ متاسفانه همين موضوع باعث ترافیک زيادی شده است. بسيار عجيب است که به قرار گيري استاندارد مکاني ایستگاه‌های حاشيه کناری معابر و بولوارها در خط ۳ بی آر تی توجهی نشده است. خواهش می‌کنم درمورد ایستگاه‌های حاشيه کناری معابر در خط ۳ بی آر تی تدبيري انديشيده شود. اگر همه ایستگاه‌های خط ۳ بی آر تی به آيلند مياني بولوارها و معابر منتقل شود، هم ترافیک کمتر می‌شود و هم استاندارد قرار گيري مکاني ایستگاه‌های بی آر تی رعايت می‌شود.

راهنمایی و رانندگی

شهروندان | از وقتی چراغ‌ها را چشم‌کن کرده‌اند، ترافیک در بولوار هاشميه بيشتتر شده است و بحث و جدل‌ها بر سر رفتن از چهارراه وليج‌ای‌ها باعث تصادف می‌شود. چرا اين‌کار را بعد از ۱۲ شب انجام نمی‌دهند که خيابان‌ها خلوت‌تر است؟

فرهنگ شهروندی

شهروندان | راه‌سازی ماسک، دستمال الکلی و دستکش‌ها در فضاهای باز شهری، سلامت شهروندان را به خطر می‌اندازد و يکي از عوامل انتشار و انتقال ويروس کروناست. **شهروندان** | قابل توجه شهرداری منطقه ۶؛ چرا شهرداری منطقه ۶ پل‌های ماشين‌رو جلوی مغازه‌های مردم را برداشته است؟ مگر از اين کاسبان عوارض شغلی نمی‌گیرند؟ دو سه روز گذشته، پل‌های ماشين‌رو مغازه‌ تعويض روغن نبش حر ۵۶ مقابل پارک رچادر شهرک شهيد رجايی را از جا کنده و با خود برده‌اند. يک مسئول بيايد و پاسخ گو باشد. محمد ابروان

متفرقه

۰۷۸۲۰۰۰۰۹۱۰+ | پراي تهيه عيک اقدام کردم و ۱۷۰۰ هزار تومان پول شيشه عيک دادم اما ييمه فقط ۱۰ هزار تومان از اين رقم را داد. واقعا خجالت دارد. **۰۷۵۸۰۰۰۰۹۳۵+** | بهترين ميمهان دورهمی امسال خواننده خوب کشورمان، عليرضا افتخاری بود. ايشان انسانی شريف، فهمی و بدون غرور و تکبر هستند.

شهرداری منطقه ۸

در تاريخ ۱۲۷دريهشت پيامکی با اين مضمون در اين ستون منتشر شد: «شهروند: قابل توجه شهرداری منطقه یک؛ ورودی بولوار ارشاد از سمت بولوار خيام، بلوک سيمانی مربوط به يکی از شرکتهای خدماتی، به‌شدت تخريب شده است و نیازمند لکه‌گيري فوری است. جواد کوزه‌گران» پاسخ شهرداری منطقه یک به اين پيامک با اين مضمون به دست ما رسيد: «به اطلاع شهروند محترم می‌رساند: اطراف موردنظر در يک هفته گذشته، لکه‌گيري و اسفالت و مرمت شده است.»

شهرداری منطقه ۱۱

پاسخ به درخواست شهروند محترم در ستون حرف مردم، در تاريخ ۱۲۵دريهشت سال جاری مبنی بر ترميم پياده‌رو در خيابان شهيد قانع ۱۴ به استحضار می‌رساند: با توجه به بازديد به‌عمل آمده در خيابان مذکور پياده‌راه موجود نيست و کيفيت اسفالت سواره‌رو نيز در حد مطلوب و فاقد گودال است.

شهرک

روزنامه شهرامید وزندگی

شنبه
۱۲ خرداد ۱۳۹۱
۷ شوال ۱۴۱۱
شماره ۳۲۱۲

۰۴
SHAHARANNEWS.IR
جامعه

کنار کوره‌ها می‌سوزیم و می‌سازیم

روایت شهرآرا از مصائب زندگی در کوره‌های آجرپزی حوالی مشهد که اهالی آنجا از بی‌پولی و بی‌آبی رنج می‌برند

الهام مهدیزاده e.mahdizadeh@shahraranews.ir	بیابان‌های حوالی کوره‌ها، دیوارهای ضخیم کوره و کوره‌نشینی... همه را گفت و گفت و گفت: بگفتم: عکس بگیریم؟ مکنی کرد و گفت: بگفتم... شاید عکس‌هایمان پیش از خودمان به جایی برسد. می‌گفت دو سالی می‌شود که پناه آورده‌ایم به این کوره‌ها. حدود پنج‌شش خانواده هستیم که شب و روزمان، زمستان و تابستانمان میان همین کوره‌ها
می‌گذرد. اینجا ۲۰ کوره آجرپزی سرپاست. از همین موقع‌ها که هوا گرم می‌شود و باران کمتر می‌بارد، تا اول مهر، آجر خشت می‌زنیم. بعد مهر بیشتر کارگرها می‌روند به‌جز ما که اینجا و در دل این کوره‌ها زندگی می‌کنیم. اینجا شده است سر پناه ما. زیاد با مشهد فاصله ندارد. از شهرک شهیدرجایی تا جاده میامی و سالارآباد راهی نیست. عبدا...	آدرس را برایمان فرستاد. اول راضی نمی‌شد و می‌گفت: «کدام مرد ایرانی حاضر می‌شود از زن و بچه و نداری‌اش گزارش بنویسد که من راضی بشوم؟» قول‌وفراری با عبدا... گذاشتیم؛ اینکه صدای آن‌ها باشیم تا خشت اول گزارشمان را بر بنای حل مشکلات کارگرهای کوره‌های آجرپزی و کوره‌نشین‌های اطراف شهرمان بگذاریم.



عکس: احمد حسینی شهرآرا

چانه دارد، به شوهرش نگاه می‌کند. اسمش صاحب‌جهان است و چند روز قبل، همراه همسرش از صالح‌آباد تربت‌جام به اینجا آمده است. به همان نگاه حسرت‌آمیز و مبهمی که به دیوارهای این چهاردیواری خشتی دارد، از حال‌ورزش روایت می‌کند: «تا چند سال قبل در یک گاوداری در صالح‌آباد با شوهرم کار می‌کردم. شوهرم که نگهبان بود و یک خانه برای نگهبان آنجا داده بودند. چندسالی آنجا زندگی کردیم، اما گاوداری به بی‌پولی خورد و کم‌کم همه گاوها را فروختند. مالک آنجا هم به ما گفت که نگهبان نمی‌خواهد. یک مدت به همین روال گذشت تاآنکه یکی از آشناها که خودش در کوره‌های مشهد کار می‌کند، به ما گفت به اینجا بیاییم. ما فقط برای خشت‌زنی آمده‌ایم و چند ماهی اینجا هستیم. بعد به صالح‌آباد برمی‌گردیم.»

● فقط گذران روز و شب

دورتر از گفت‌وگوی ما، مردی از همان ابتدای حضورمان، گوشه‌ای ایستاده و به دیوار تکیه داده است. از همان ابتدا که آمده‌ایم، یک پایش را به دیوار زده است و بدون آنکه بخواهد تکانی بخورد و تغییر وضعیتی دهد، چشم به جمع ما و صحبت‌هایی که بقیه می‌کنند، دارد.

سراغش که می‌روییم، باز هم تمایلی برای حرف زدن ندارد و می‌گوید: حرف زدن حرف زدن اگر فایده داشت، تا حالا گره از کار ما باز می‌شد. شما هم آمدی این عکس‌ها را برداری و ببری آن طرف دنیا جایزه بگیری. الان هر کسی که از بدبخت‌بیچاره‌ها می‌نویسد، جایزه می‌گیرد.

برای صحبت کردن که اصرار می‌کنیم، خودش را احمد معرفی می‌کند و با زبانی پر از گله می‌گوید: اگر خانه و زندگی داشتیم که اینجا نمی‌ماندیم. الان یک سال‌ونیم است که اینجا زندگی می‌کنیم؛ آن‌هم فقط به‌خاطر بی‌پولسی و نبرداختن اجاره خانه. زندگی که نداریم، فقط روز را شب است، اصلا کدام مرد است که دوست دارد، یک‌سر تا مشهد نیامدیم.

او که انسگار چیز جدیدی را به‌سه یاد آورده است، می‌گوید: راستی چند شب قبل که خیلی رعدوبرق بود و باران شدیدی می‌بارید، اگر اینجا می‌آمدید و این خانه‌ها را می‌دیدید، جالب بود. اینجا دروپیکر درست و حسابی ندارد و آب به‌سه داخل خانه‌ها آمده بود. زمستان‌ها هم برف و باران می‌بارد و آب از سقف چکه می‌کند. هر جا که توانستیم و دستمان رسید، کاسه بشقاب گذاشتیم. سقف و دیوارهای اینجا خشتی است و با بارش باران، سقف چکه می‌کند.

● مهاجران کوره

انتهای کسوره‌ای که این‌ خانواده‌ها برای زندگی آن را اتاق‌اتاق کرده‌اند، خاک‌روبه‌ها را مثل تپهای کوچک روی هم ریخته‌اند. مردی به جان یکی از دیوارهای این خانه‌ها افتاده است تا حرفه‌ای تازه و اتاقی جدید درست کند. زنی مقابل این مرد، روی این خاک‌ها نشسته است و با دستی که به زیر

و خشک است و وقتی عزم من برای سرک کشیدن در وضعیت سرویس بهداشتی را می‌بیند، می‌گوید: دختر جان! می‌خواهی بروی چه‌کار؟ شما عادت به دیدن این جور جاها نداری. یک وقت مارمولک یا جانوری می‌بینی و سکنه می‌کنی.

گلرخ پابرهنه، ما را تا نزدیک سرویس بهداشتی همراهی می‌کند؛ مکانی که از نظر شکل و ریخت، هیچ شباهتی با تصورات ما از سرویس بهداشتی ندارد، فقط یک چهارچوب خشتی است که با پرده‌ای نیم‌خا از محوطه خاکی و بیابانی جدا شده است. گلرخ کامل نزدیک می‌شود و سه دختر بچه کوچک هم پشت‌سر او می‌آیند. نزدیک‌تر که می‌شویم، به‌آرامی می‌گوید: برای این می‌گویم‌ترو، چون اوضاع درب‌وداغانی دارد. ممکن است جک‌وجانوری جلوی چشمانت سبز شود. اینجا مار و عقرب هم دارد.

با حرف‌های گلرخ، دیگر پایی برای رفتن نداریم. بی‌اختیار چشم به صورت گلرخ می‌دوزیم. او که متوجه نگاه‌های مضطرب ما شده است، می‌گوید: چیز عجیبی نیست، نترس. ما که تا حالا نمرده‌ایم. عقرب و مارها را هر دفعه دیدیم، کشتیم. بیشتر شب‌ها سر و کله این جک‌وجانورها پیدا می‌شود.

یکی از دخترانش سحر نام دارد. به قدوقواره‌اش می‌خورد که سه یا چهار سال داشته باشد. با موهای فرخورده و به‌هم‌تابیده که گاووبیگاه از پشت‌سر گلرخ سرک می‌کشند. تا نگاهمان به‌هم گره می‌خورد، با خنده‌های ریزی که می‌کند، دوباره خودش را پشت‌سر مادرش مخفی می‌کند. گلرخ هنوز با هیجان از مهمان‌های ناخوانده بیابان‌های اطراف می‌گوید: اینجا شبی نیست که مار و عقرب پیدا نکنیم. به قدوقواره این بچه‌ها نگاه نکن، اگر عقرب و مار ببینند، می‌کشند. حالا دخترا کمی ترسوتر هستند اما پسرهایمان کاملاً استاد شده‌اند. چهارای نیست، باید عادت کنند.

● وقتی که بیکاری موج می‌زند

دو زن کمی دورتر از همه درحال بیرون آوردن ظرف‌وظروف کثیف خود هستند. فائزه یکی از آن‌هاست. می‌گوید: ظرف‌ها را بیرون آوردیم تا اگر آب آمد، زودتر از بقیه دست‌به‌کار شویم. یک کوه ظرف کثیف داریم. از چهره او مشخص است که سن‌وسال زیادی ندارد. فائزه با دو دختر و یک پسرش، سر کوره‌ها زندگی می‌کند. می‌گوید: یک سالی است که از شوهرم جدا شده‌ام. پدرم و مادرم هم از دو سال قبل به اینجا آمده‌اند و سر کوره‌ها زندگی می‌کنند. من هم از وقتی از شوهرم جدا شده‌ام، به اینجا آمده‌ام تا ببینم چه‌کار می‌شود کرد. همه در همین اتاقی که می‌بینی، زندگی می‌کنیم. وقتی شوهر آدم ناهل باشد، مجبوری آواره این شهر و آن شهر باشی. غیر از ما و پدر و مادرم، خواهرم هم که یک بچه دارد، عادت‌ناجاست.

سالارآباد است. او یک سالی است همراه با خانواده‌اش سر کوره‌ها زندگی می‌کند. محمد و خانواده‌اش از صالح‌آباد تربت‌جام به اینجا آمده‌اند. می‌گوید: بیشتر کارگرهای کوره فقط چند ماه بهار و تابستان به اینجا می‌آیند. بیشتری‌ها که خانه دارند، شب برمی‌گردند. بعضی هم مثل ما در همین خانه‌ها زندگی می‌کنند.

● بی‌آبی درمیان کوره‌ها
عبدا... می‌گوید: بیشتر وقت‌ها اینجا آب نیست و باید با دبه یا بیاوریم. از دم صبح، آب قطع است. با کمی مکث، حرف‌هایش را کامل می‌کند: «دفعه اولمان نیست. بعضی وقت‌ها بیشتر از چند روز، یک قطره آب هم نداریم. آن منبع را می‌بینی؟»

اشاره دستش به انتهای کوره و یک منبع زنگ‌زده است: «این منبع، آب ۵۰، ۶۰عفر از کارگران کوره‌نشین اینجاست. بعضی وقت‌ها موتور پمپ کوره می‌سوزد و آبی داخل منبع جمع نمی‌شود. این منبع هم مال ما نیست. مال ارباب(مالک کوره) است. ارباب این کوره یک چاه برای گل‌زدن دارد که به یک پمپ وصل است تا آب به سر خاک برسد. ما هم از آب این منبع برای خوردن و شست‌وشو استفاده می‌کنیم. بعضی روزها هم مثل امروز، پمپ خراب می‌شود و آب نداریم. الان از صبح آب نداریم. بعضی وقت‌ها بوده که چهار، پنج روز بی‌آب بوده‌ایم و مجبور شده‌ایم از کوره کناری که کارش ماشینی است استفاده‌ای که آجر دستگاهی تولید می‌کند) آب بگیریم. با چقدر منت... اگر آبی هم داده‌اند، به‌خاطر بچه‌ها بوده است، آن‌هم با هزار غر و منت. اینجا آب برای کوره‌ها و آجرها، واجب‌تر از آب خوردن است.»

حالا دورمان شلوغ‌تر از قبل شده است و چند همسایه دیگر کوره به جمع ما اضافه شده‌اند. خدیجه، همسر عبدا... هم کودکش را خوابانده است و با چادری که دور کمرش بسته است، نزدیک می‌شود و از یکی از زن‌های جمع درمورد صحبت‌هایی که شده است، می‌پرسد. تا متوجه می‌شود که هنوز درباره موضوع آب صحبت می‌کنیم، وارد بحث می‌شود و می‌گوید: ارباب یک استخر کوچک آن ته(با اشاره دست به سمت جهت مخالف) دارد که از آب برف و باران، پر می‌شود تا برای روزهایی که آب چاه کم است، از این آب برای خشت زدن استفاده شود. وقت بی‌آبی، طرف‌ها را می‌شود کنار دیوار تل‌انبار کرد اما تشنگی را که نمی‌شود کنار گذاشت. مجبوریم کوچک و بزرگ کوره‌به‌دست به‌سمت روستا برویم تا از روستایی‌ها آب بگیریم. بعضی وقت‌ها بچه‌ها از آب همین استخر که لجن زده است، می‌خورند.

● خشت‌های کودکان و زنا نه

محمد یکی دیگر از ساکنان کوره‌های سالارآباد است. او یک سالی است همراه با خانواده‌اش سر کوره‌ها زندگی می‌کند. محمد و خانواده‌اش از صالح‌آباد تربت‌جام به اینجا آمده‌اند. می‌گوید: بیشتر کارگرهای کوره فقط چند ماه بهار و تابستان به اینجا می‌آیند. بیشتری‌ها که خانه دارند، شب برمی‌گردند. بعضی هم مثل ما در همین خانه‌ها زندگی می‌کنند. بعضی‌ها در کوره‌ها زندگی می‌کنند. ما در همین خانه‌ها زندگی می‌کنیم. وقتی شوهر آدم ناهل باشد، مجبوری آواره این شهر و آن شهر باشی. غیر از ما و پدر و مادرم، خواهرم هم که یک بچه دارد، عادت‌ناجاست.